

نقش معنایی در مباحث دستوری

محمد خواجه

در مباحث دستوری نقش مهم و اساسی بر عهده دارد و ما بدون دانستن معنی و مفهوم کلمه هرگز نخواهیم توانست نوع و نقش کلمه را در مبحث تجزیه و ترکیب به دست آوریم و همان گونه که تغییر یک کلمه در مفهوم کلی یک جمله یا عبارت دگرگونی حاصل می کند این تغییر معنی می تواند نقش یا نوع کلمه را از نظر مباحث دستوری نیز دچار دگرگونی نماید. مسلم است که ما برای تعیین نقش یا نوع کلمه باید دقیقاً به همان معنایی توجه داشته باشیم که در جمله به کار رفته است و در صورتیکه خواسته باشیم بدون توجه به مفهومی که کلمه در جمله به خود گرفته است قضاوت نماییم و مثلاً شکل ظاهری و یا ساختمان آن را از لحاظ دستور ملاک کار قرار دهیم و مثلاً بگوییم که حرف ربط

گرچه در تعریف دستور زبان فارسی همه دستورنویسان [سنّتی] بر این جمله متفق القولند که دستور زبان فنی است که درست خواندن و درست نوشتن را به ما می آموزد. اما به یقین هیچ گونه خللی در این تعریف وارد نخواهد شد اگر ما درست فهمیدن را نیز به آن اضافه کنیم و بگوییم که: «دستور زبان مجموعه قواعدی است که درست خواندن و درست نوشتن و درست فهمیدن را به ما یاد می دهد». بدون شک قواعد دستوری ما را در فهم مطالب و درست فهمیدن جملات و ترکیبها و کلمات یاری خواهد نمود و فهم صحیح مطالب و جملات به ما در تشخیص نوع و نقش کلمه کمک خواهد کرد به گونه ای که می توان گفت دستور و معنی لازم و ملزوم یکدیگرند. معنی

است و این را در همه جا تعمیم دهیم دچار اشتباهات فاحش خواهیم شد زیرا قوانین و مقرراتی که در دستور زبان وجود دارد وسیله‌ای برای کشف نوع و نقش کلمات و در حقیقت معنی آنهاست. هدف ما از این نوشتار همانگونه که از عنوان آن برمی‌آید بیان نقش معنی در مباحث دستوری است نقشی که به نظر من نقش اصلی و اولی می‌باشد. به بیان دیگر معنی در مباحث دستوری اصالت دارد و من برای اثبات این نظریه سعی خواهم کرد تا نمونه‌ای از استثنائات را که در دستور زبان وجود دارد در اینجا ذکر کنیم و با آوردن شواهد و مثال‌ها ثابت کنیم که معنی نقش برتر را بر عهده دارد زیرا در جاهایی که قواعد دستوری و ساختمان ظاهری کلمه و معنی همه ما را از جهت تعیین نوع و نقش کلمه به یک سمت هدایت می‌کنند جای هیچ‌گونه بحثی نیست گرچه در آنجا نیز باید گفت که معنا اصالت دارد لکن ساختمان ظاهری کلمه نیز این را تأیید می‌کند مثلاً وقتی می‌خواهیم بدانیم که فعل «می‌روم» در جمله «من به مدرسه می‌روم» چه زمانی است و وجه آن کدام است با توجه به تعریف مضارع که می‌گوییم بر انجام کاری در زمان حال و آینده دلالت می‌کند و طرز ساختن آن نیز با کمک «می» و بن مضارع فعل و شناسه ساخته می‌شود و تعریف وجه اخباری که خبری را بیان می‌دارد به طور قطع و صددرصد؛ بیان می‌داریم که فعل «می‌روم» از لحاظ زمان، مضارع و از لحاظ وجه، اخباری است و وجه اخباری ولی اگر گفتیم زمان و وجه افعال «می‌پرستم» و «می‌رسانم» را در دو بیت زیر تعیین نمایم.

اگر تو سر و سیمین تن برآنی
که از پیشم پرانی من برانم
که تا باشم خیالت می‌پرستم
وگر رفتم سلامت می‌رسانم

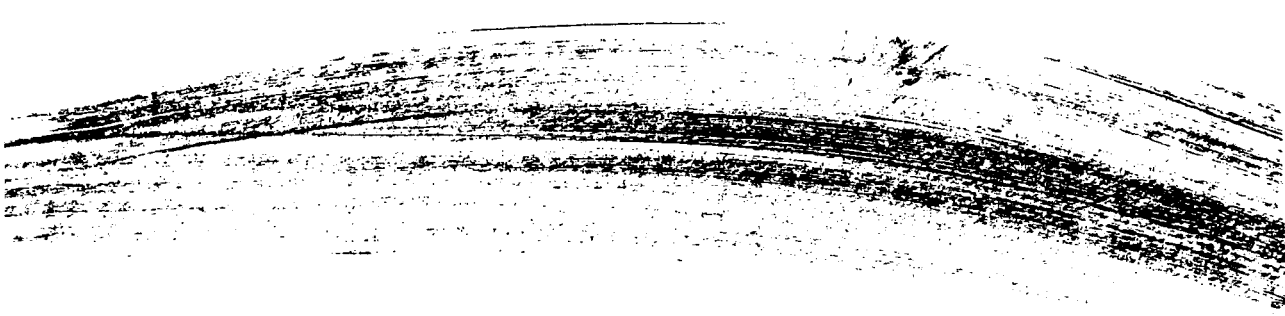
جای بحث است زیرا ساختمان ظاهری هر دو فعل حکایت از مضارع اخباری بودن هر دو دارد، ولی وقتی به معنی توجه می‌کنیم می‌بینیم هر دو فعل مضارع التزامی است یعنی «پرستم» و «رسانم» پس ما می‌خواهیم بگوییم ساختمان ظاهری کلمه نمی‌تواند بر ما ملاک باشد بلکه در مباحث دستوری باید به معنی توجه داشته باشیم. البته ممکن است در بسیاری از موارد ساختمان ظاهری کلمه و

معنی با هم هماهنگ باشند ولی در موارد نادری هم این امکان وجود دارد که ساختمان ظاهری و معنی با هم هماهنگ نباشند و اینجاست که به دلیل همان اصالت معنی باید به معنی توجه کرد و ساختمان ظاهری را ندیده گرفت.

اگرچه ما نمی‌خواهیم در اینجا قواعد دستوری را ندیده بگیریم لکن این مطلب را باید بپذیریم که دستور زبان شیوه یا فنی است که پس از پیدایش زبان برای کشف قواعد و اصول حاکم بر آن پدید آمده است و اینگونه نبوده است که اول قواعد یک زبان را تدوین کنند و سپس بر طبق آن قواعد زبانی را در میان یک قوم رایج سازند و مردم را به پیروی از آن ملزم نمایند کما این که نخستین کتابهای دستور زبان فارسی در کشور ما در قرن سیزدهم تألیف شدند و در قرن چهاردهم شخصی به نام میرزا حسن بن محمدتقی طالقانی دستور گونه‌ای بنام «لسان العجم» برای تدریس در دارالفنون نوشت.

بنابراین اصل زبان گفتاری بوده است و برعکس عده‌ای که معتقدند زبان اصیل و درست زبانی است که در کتابت به کار می‌رود و صورت‌های گفتاری شکل تحریف یافته صورت‌های درست نوشتاری هستند زبان‌شناسان می‌گویند اصولاً گفتار رویه طبیعی ظهور زبان است و نوشتار بعداً برای ثبت گفتار به وجود آمده است و اصولاً تاریخ پیدایش زبان بسی بیش از تاریخ پیدایش خط است گرچه اینجانب در صدد توجه یا رد نظر زبان‌شناسان نیستم و خود معتقدم باید قواعد و مقرراتی وجود داشته باشد که زبان هر روز و هر ساعت دستخوش تغییرات ناآگاهانه قرار نگیرد ولی این را نیز باید بدانیم که ما در دستور زبان هرگز نمی‌توانیم قواعد و مقرراتی مانند ریاضی به دست بدهیم که ثابت و غیرقابل تغییر باشد زیرا ما در ریاضیات با یک گروه اصول بدیهی مواجه هستیم که هرگز با گذشت زمان تغییر نمی‌کند در حالی که ما در دستور زبان با زبان مردم سر و کار داریم زبانی که حامل پیامها و بیان‌کننده احساسات و عواطف درونی انسانهاست و به مرور زمان تغییر می‌کند، متحول می‌شود، تکامل می‌یابد و به تبع آن قواعد و قوانین آن نیز همواره در حال تغییر و تبدیل است.

مردم کشور ما زمانی به جای شنیده‌ام «شنیدستم» می‌گفتند و در آنروز قاعده ساختن فعل ماضی نقلی بدین گونه بوده است که فعل را به فعل استن اضافه می‌نموده‌اند ولی امروز عموم مردم به گونه‌ای دیگر



استعمال می‌کنند و به جای فعل «استن» مخفف آترا به کار می‌برند و با کمک صفت مفعولی فعل مورد نظر ماضی نقلی را می‌سازند کاری که در دستور زبان نیز به شکل قاعده اکنون بیان گردیده است و دیگر سخن از شنیدستم در بحث دستور تاریخی است یا اگر در قدیم می‌گفته‌اند «خواهش مر یوسف را دوست همی داشت» امروز برای بیان همین جمله طریقه ساده‌تری را پیش گرفته‌اند و می‌گویند «خواهش یوسف را دوست می‌داشت» شما در دستورهای قدیم زبان فارسی هرگز به ماضی مملوس یا ماضی نقلی مملوس یا مضارع مملوس بر نمی‌خورید اما در اثر کثرت استعمال جملاتی مانند «داشتم می‌رفتم» «داشتید می‌خواندید» داشته می‌رفته و یا «دارم می‌آیم» و «دارم می‌روم» توسط مردم و جا افتادن آن در بین عامه دستورهای جدید این افعال را نیز به فعلها اضافه نموده‌اند و دستور و قاعده آن را نیز طبق کاربرد مردم بیرون آورده‌اند و نظیر اینگونه موارد که در مباحث دستوری زیاد است همه آنها بیان کننده این واقعیت است که ما باید ضمن رعایت قواعد و قوانین دستوری توجه به زبان رایج مردم داشته باشیم و در صدد کشف قواعد حاکم بر آن باشیم قواعدی که بتواند هر چه بیشتر ما را به معنی و مفهوم کلمه نزدیک سازد و باز هم توجه داشته باشیم که هرگز این قواعد نمی‌تواند کلیت داشته باشد اگر چه همیشه و در همه موارد استثنائاتی وجود دارد و این قواعد با تغییر لهجه و زبان مردم قابل تغییر و تبدیل است و این عیب زبان نیست بلکه به نظر من هنر آن است اینگونه تغییر و تحولات مخصوص زبان فارسی نیست بلکه در همه زبانهای زنده دنیا کم و بیش معمول و مرسوم بوده و هست چنانچه در زمان انگلیس از اوایل قرن هفدهم به تدریج ضمیر جمع You به جای ضمایر مفرد thee-thou (تو و ترا) رواج یافت و ما امروز ضمیر You را برای خطاب یک نفر یا بیشتر به کار می‌بریم و مقصود یکدیگر را به همان خوبی می‌فهمیم که مرده در گذشته می‌فهمیدند.

در هر حال هدف کلی از نگارش این سطور که با تنج در آمار بزرگان ادب فارسی انجام گرفته است در حقیقت این بوده است که تأکید مجددی بر نقش معنی در مباحث دستوری داشته باشیم و برای این منظور بیشتر به استثنائات خواهیم پرداخت البته فکر می‌کنم این بحث تازه‌ای نباشد و در همه دستورها کم و بیش به این موضوع اشاره شده است ولی نقش معنی به عنوان نقش اول در مباحث دستوری و همچنین به عنوان یک مبحث مستقل در دستور زبانها نیامده است و هدف نهایی این جانب تأکید بیشتر بر این مطلب و اظهار این نکته است که با نگارش دستورها و ارائه قواعد مختلف کم معنی ارزش حقیقی خود را از دست داده و کم رنگ گردیده است و در عوض بیشتر به قواعد و مقرراتی که هرگز نمی‌تواند مانند اصول ریاضی کلیت داشته باشد توجه گردیده است برای رفع همین نقیصه پیشنهاد می‌شود در صورتی که بزرگان ادب پارسی صلاح بدانند معنی مبحثی مستقل را در دستورها بخود اختصاص دهد و بر روی نقش اصلی آن بیشتر تکیه گردد گرچه باید اذعان و اعتراف نمود که در این اواخر به نقش معنی بیش از گذشته اهمیت داده شده است به عنوان مثال آن چیزی که باعث شده است دستورنویسان جدید اصوات را جمله به حساب آورند تنها و تنها توجه به معنی و مفهوم آن بوده است زیرا ما وقتی به دانش آموزی می‌گوییم «آفرین» یعنی آفرین بر تو باد اینجا اگر چه ساختمان ظاهری یک کلمه بیش نیست ولی با توجه به معنی آن، یک جمله مستقل و کامل است در هر حال ما برای تأکید بیشتر بر نقش معنی، بعضی استثنائات را می‌آوریم:

۱ - آمدن صفت فاعلی و مفعولی به جای هم

ممکن است بعضی صفات فاعلی با داشتن ساختمان صفت فاعلی در معنای صفت مفعولی و یا بر عکس به کار روند مثلاً صفات شناس و نوساز، در ظاهر ساختمان صفت فاعلی دارند ولی در معنی صفت مفعولی هستند و یا بر عکس صفاتی مانند مرده و مصیبت دیده که در ظاهر ساختمان آنها صفت مفعولی است ولی در حقیقت صفت فاعلی هستند یا در بعضی مواقع یک لفظ هم در معنای صفت فاعلی و هم در معنای صفت مفعولی می‌آید مانند: «رفته» در دو جمله زیر راه رفته را برگشتم - افراد رفته برگشتند رفته در جمله اول در معنی

مفعولی و در جمله دوّم فاعلی است. مسلم است در همه مواردی که در بالا ذکر شد تنها با توجه به معنی است که می‌توانیم نوع صحیح کلمه را مشخص نماییم و ساختمان ظاهری کلمه نه تنها نمی‌تواند راهگشا باشد بلکه ما را به اشتباه خواهد انداخت.

ما آمدیم به جای من آمدم
شما گفتید به جای تو گفتی (برای احترام)
ایشان رفتند به جای او رفت (برای احترام)

۵ - آمدن صفت به جای ضمیر

ممکن است صفت به جای ضمیر بیاید مثل (بنده) به جای (من)
بنده آمدم به جای من آمدم

۶ - مطابقت کردن عدد و معدود

همانگونه که می‌دانید در فارسی عدد و معدود با هم مطابقت نمی‌کنند یعنی اگر عدد جمع آمد معدود مفرد است و هرگز جمع بسته نمی‌شود ولی در قدیم گاهی این قاعده رعایت نمی‌شده است مانند (رایگان سیه معجزان) یا
دو پیلان در شعر نظامی
دو پیلان خرطوم درهم کشان
ز هر دو یکی برد خواهد نشان

۷ - حذف فعل یا قسمتی از جمله به قرینه معنوی

با آن که در فارسی حذف فعل یا قسمتی از جمله جایز نیست لیکن به غیر از بودن قرینه لفظی در مواردی که قرینه معنوی وجود داشته باشد می‌توان قسمتی از جمله و یا حتی فعل را حذف کرد. سعدی فرماید:
خلاف راه صواب است و نقض رای اولوالالباب ذوالفقار علی در نیام و
زبان سعدی در کام
که در اینجا فعل باشد بعد از نیام و کام به قرینه معنوی حذف گردیده است.

۲ - آمدن صفت تفضیلی (برتر) بجای عالی (برترین)

همانگونه که می‌دانید «تر» علامت صفت تفضیلی است مانند او ز علی برتر است. که در اینجا برتر صفت تفضیلی است ولی به جمله زیر توجه نمایید.
فاضلتر اطباء آنست که بر معالجت از جهت ذخیرت آخرت مواظبت نماید (کلیله و دمنه) یعنی فاضلترین اطباء آن است که بر معالجت از جهت ذخیرت آخرت مواظبت نماید. یا پسندیده‌تر اخلاق مردان تقوی است. یعنی پسندیده‌ترین اخلاق مردان تقوی است
صدری که زهر چه بود برتر او بود
مقصود زاعراض و زجوهر او بود
یعنی صدری که او برترین بود و....

۳ - نشستن صفت به جای اسم

در دستور زبان فارسی صفت و موصوف (ترکیب وصفی) با هم می‌آیند و صفت هرگز جمع بسته نمی‌شود ولی در این مورد نیز استثناء وجود دارد یعنی ممکن است صفت به جای اسم بنشیند مانند این که اگر گفتیم او خوب است یعنی او مرد خوبی است و هم چنین ممکن است صفت جمع بسته شود و به جای اسم بنشیند.
خمیده قد از آن گشتند پیران جهان‌دیده
که اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را
در این بیت پیران صفت است که به جای موصوف نشسته است یعنی (مردان پیر)

۴ - آمدن ضمیر به جای یکدیگر

پاره‌ای از اوقات ممکن است ضمیر به جای یکدیگر به کار روند مثل (ما و من) یا (تو و شما):

از مشکان پرسیدم که کتاب را آورده‌ای؟ گفت آری یعنی آورده‌ام یا نهی پای رفتن به از کفش تنگ بزرگی بایدت بخشندگی کن که دانه تانیافشانی نرودید در اینجا حذف حرف (اگر) انجام گرفته است.

۸- آمدن فعلها از حیث خاص و ربطی زمان و وجه و شخص به جای یکدیگر

الف - از حیث وجه

بعضی فعلها ممکن است از نظر ساختمان مضارع اخباری باشند در حالی که اگر به معنای آنها توجه کنیم در خواهیم یافت که مضارع التزامی هستند یا برعکس به مثالهای زیر توجه کنید.

بسوزند چوب درختان بسی‌سر

سزا خود همین است مریب ببری را در اینجا فعل بسوزند از لحاظ ساختمان ظاهری مضارع التزامی است در حالی که اگر به مفهوم شعر توجه کنیم متوجه می‌شویم منظور شاعر (می‌سوزند یا می‌سوزانند) بوده است که مضارع اخباری است یا برعکس به این جمله از کتاب (تجارب السلف) نوشته هندوشاه توجه نمایید.

اگر امیرالمومنین اصلاح نفس خود می‌کند من همان بنده‌ام.

که در اینجا فعل (می‌کند) گرچه از نظر ساختمان ظاهری مضارع اخباری است ولی در معنی مضارع التزامی است یا در شعر.

به بسزغاله گفتند بگریز گفتا

که قصاب از پی کجاسی‌گریزم در اینجا فعل می‌گریزم نیز به معنی بگریزم می‌باشد و مضارع التزامی است.

بعضی مواقع ممکن است مضارع التزامی (در ساختمان) به جای امر به کار می‌رود

ای مرغ اگر پری به سر کوی آن صنم

پیغام دوستان برسانی بدان ببری

در اینجا فعل (برسانی) از لحاظ ساختمان مضارع التزامی

است ولی در معنی امر است یعنی (برسان) مثالهای بالا در باب وجوه فعل که فقط نمونه‌ای از بسیار است حاکی از آن می‌باشد که ساختمان ظاهری هرگز نمی‌تواند ملاک قرار گیرد نکته‌ای که در اینجا لازم است ذکر نمایم اینست که من خود در اینگونه موارد حتی با گفتن این که مضارع اخباری به جای التزامی و یا التزامی به جای اخباری و یا...

می‌آید مخالفم زیرا در حقیقت با توجه به تعاریفی که خود دست‌نویسان در مورد مضارع اخباری به دست می‌دهند فعل (می‌گریزم) در شعر

به بسزغاله گفتند بگریز گفتا

که قصاب از پی کجاسی‌گریزم

مضارع اخباری نیست و تنها ساختمان ظاهری آن با مضارع اخباری شباهت دارد و نظایر آن

ب - آمدن فعلها از حیث زمان به جای یکدیگر

به شعر زیر از سعدی توجه فرمایید.

همه شب در این گفتگو بود شمع

به دیدار او وقت اصحاب جمع

در اینجا با توجه به قید همه شب یعنی در طول شب فعل بود به معنی می‌بود است یعنی در عین این که ساختمان ظاهری فعل ماضی ساده است ولی در معنی ماضی استمراری است و در مصراع دوم همین فعل محذوف است و مسلم است اگر بر این مطلب (ماضی ساده بودن فعل با توجه به ساختمان آن) اصرار بسوزیم عملاً تعریف ماضی استمراری را خواسته باشیم (که با توجه به قید همه شب در مورد این فعل صدق می‌کند) ندیده گرفته‌ایم.

به جملات زیر از خواجه نصیرالدین طوسی که در رساله‌ای در بیان حال خود نوشته شده است دقت کنید.

«در طلب حق و اندیشه علمی که سرمایه سعادت باشد از خانه

خود هجرت کرده و به حکم وصیت پدر در هر فن که استادی می‌یافت

استفاده می‌نمود» که فعلهای «هجرت کرده» «استفاده می‌نمود» به جای

«هجرت کردم» «استفاده می‌نمودم» به کار رفته است امروز ما نیز در



محاورات روزمره هم زیاد این جابجایی را انجام می‌دهیم به مثالهای زیر توجه کنید.

ما رفتیم به جای من رفتیم

به عرض می‌رساند به جای به عرض می‌رسانم

د - آمدن فعلها از حیث خاص و ربطی به جای هم

گذشته از افعال است، شد، گردید، که ممکن است بهر دو

صورت خاص و ربطی استعمال شوند افعال دیگری نیز وجود دارند که

می‌توانند همین خاصیت را داشته باشند به مثالهای زیر توجه نمایید.

عمل اندک با علم سودمند افتد یعنی عمل اندک با علم سودمند

است (فعل افتد که فعل خاص است در این جمله ربطی است)

فعل آمد برخلاف قاعده کلی در این جمله به معنای شد است و

جمله اسمیه است.

بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد... به معنای غالب

شد.

فعل بایستاد که فعل خاص است در این جمله که از تاریخ

بیهقی است در معنای شد آمده است و فعل ربطی است هواسرد بایستاد

یعنی هوا سرد شد.

۹ - آمدن جمله اسمیه و فعلیه بجای هم

به این مثال توجه نمایید:

در گشاده است.

مسلماً هم می‌توانیم این جمله را اسمیه بحساب آوریم و بگوییم

«در» مسندالیه و «باز» مسند و «است» رابطه است و هم می‌توانیم

بگوییم جمله فعلیه است و فعل «گشاده است» ماضی نقلی است در

صورتی که جمله را اسمیه بحساب آوریم معنای آن «در باز است»

می‌باشد و اگر جمله را فعلیه بحساب آوریم معنای جمله «در را باز کرده

است» می‌باشد البته بگذریم از این که متأخران برای پرهیز از این

اشتباه هر گاه صفت مفعولی را در این موارد به منزله مسند استعمال

کنند کلمه «شده» بدنبال آن می‌آورند مثلاً می‌نویسند «کاسه روی میز

گذاشته شده است» اما چنین استعمال در ادبیات قدیم وجود نداشته و

از فحوای مطلب دریافت می‌شود که کدام وجه مراد نویسنده بوده است

سعدی فرماید:

جهان برآب نهاده است و آدمی بر باد

غلام همت آسم که دل بر او ننهاده

یعنی جهان بر آب نهاده شده است.

توجه دارید که در اینگونه موارد تنها معنی جمله است که ما را

به نوع جمله و نقش کلمات راهنمایی می‌کند.

۱۰ - معرفه شدن اسم نکره به قرینه معنوی

گذشته از آن که اسم نکره به قرینه لفظی معرفه می‌گردد در

صورتی که شنونده یا خواننده با اسم مورد نظر آشنایی ذهنی داشته

باشد توضیح اضافی لازم نیست و اسم معرفه خواهد بود (به سبب

همان قرینه معنوی) به مثال از جلال آل احمد در کتاب ارزشیابی

شتابزده دقت کنید.

روزگاری بود که حتی بزرگان غرب معترف بودند که نور

معرفت از شرق برخاسته است.

در اینجا غرب و شرق کاملاً به سبب وجود قرینه معنوی برای

شنونده یا خواننده مشخص است که منظور کشورهای غربی و

کشورهای شرقی است و این باز نقش معنی را می‌رساند.

۱۱ - تأویل بعض جملات به مصدر یا قید یا صفت یا...

وقتی به بعض از جملات ترها و یا اشعار و یا محاورات مردم

توجه می‌کنیم در خواهیم یافت که می‌توان آنها را به مصدر یا قید یا...

تأویل نمود به مثالهای زیر توجه نمایید.

پزشکی که باشد به تن دردمند زبیمار چون باز دارد گزند

جمله باشد به تن دردمند تأویل می‌شود به تن دردمند شونده (صفت).

تا دل دوستان بدست آری بوستان پدر فروخته به

که در اینجا کل مصراع اول به قید تأویل می‌شود.

نمی‌توانستم بیروم در اینجا دو جمله است که ما جمله دوم را می‌توانیم به مصدر تأویل نماییم یعنی رفتن را نمی‌توانستیم. اگر آن طایر قدسی زدر بازآید عمر گذشته به پیرانه سرم بازآید که مصراع اول تأویل به قید می‌شود یعنی در صورت بازآمدن آن طایر قدسی از درم کودک در حالی که می‌افتاد و برمی‌خاست بسوی مادرش رفت. در حالی که می‌افتاد و برمی‌خاست تأویل می‌شود به افتتان و خیزان یعنی کودک افتان و خیزان به سوی مادرش رفت.

۱۲ - آمدن حروف بجای یکدیگر و تغییر نوع آنها

همان گونه که می‌دانید دست‌نویسان برای حروف در جمله نقشی قائل نیستند ولی این مطلب را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که بعضی حروف با توجه به معنایی که در جمله پیدا می‌کنند ممکن است یکجا حرف نشانه باشد در جای دیگر حرف اضافه کردند یا در جای حرف اضافه باشند جای دیگر حرف ربط و جای دیگر... در هر حال تغییر نوع حروف (یا به بیانی صحیح‌تر باید گفت پذیرفتن نقش‌های گوناگون حروف) تنها با توجه به معنی و مفهوم که حروف در جمله به خود می‌گیرد قابل فهم است و بدون دانستن آن امکان‌پذیر نخواهد بود و این باز نقش معنی را می‌رساند. به مثالهای زیر توجه کنید.

الف - او کتاب را آورد، (را) حرف نشانه

قصارا در آن سال از آن خوب‌تخم

زهر تخم برخاست هفتاد تخم

«را» در اینجا بمعنی «از» آمده است و حرف اضافه است.

استاد دانش‌آموزی را پرسید «را» به معنی از آمده است و حرف

اضافه است.

ب - از تهران تا تبریز صد فرسخ است.

«تا» حرف اضافه است

برو تا برسی

«تا» حرف ربط است.

به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری

بسا کسا که به روز تو آرزومند است

بسا بر سر سبزه تا به خواری ننهی

کان سبزه ز خاک ماهرویی رسته است

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی

که گر کاربندی پشیمان شوی

«تا» در این سه بیت بمعنی زنهار است و از ادوات تحذیر بشمار می‌رود.

ج - تو که سرسبزی جهان داری

ره کنون رو که پای آن داری

«که» حرف ربط است.

علم بهتر که ثروت در اینجا که به معنی از می‌باشد و حرف

اضافه است.

که آگه است که جمشید و کسی کسجارتند

که واقف است که چون رفت تخت‌جم بر باد

«که» از ادوات استفهام است.

د - کتاب را بیاور را حرف نشانه است.

من نیز اگرچه ناشکیم روزی دو برای مصلحت را

بشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم

در شعر بالا «را» زائد است و هیچگونه نقشی ندارد.

در هر حال استثنائات در دستور زبان فارسی زیاد است و غرض ما نیز از نوشتن این مقاله آوردن همه استثنائات نبود بلکه آوردن بخش کوچکی از آنها آنهم بمنظور مشخص نمودن نقش معنی در مباحث دستوری بود همانگونه که گفتیم قواعد دستوری هرگز نمی‌تواند کلیت داشته باشد وجود این استثنائات و سایر استثنائات و افعال بی‌قاعده در کنار افعال باقاعده وجود مصادر سماعی در کنار قیاسی و... خود دلیلی بر این مدعاست و ما باید در همه بحث‌های دستوری معنی را ملاک کار قرار دهیم تشخیص افعال ذوجهین، شدت وجه و صفی از ماضی نقلی، تشخیص انواع الف‌ها (زائد، ندا، تعجب...) انواع ی‌ها (لیاقت نسبت عظمت...) انواع اضافه‌ها (ملکی اختصاصی، استعاری...) تقسیم‌بندیهای حروف و قید از جهت معنی و... همه و همه دلالت بر این دارند که معنی نقش برتر را به عهده دارد و در یک کلام تشخیص نوع و نقش کلمه بدون توجه به معنی کلمه امکان‌پذیر نخواهد بود با توجه به آنچه ذکر گردید اینجانب نقش معنی را در مباحث دستوری نقشی اول و اصلی و اساسی می‌دانم و قواعد دستوری و ساختمان ظاهری کلمات در درجه بعد از معنی از اهمیت برخوردار می‌باشند و بالاتر از همه اینها زبان مردم است که در دستور نقش تعیین کننده دارد/ م.

منابع - نگاهی تازه به دستور زبان دکتر محمد رضا باطنی (در آوردن نظریه زیباشناسان)

دستورنامه دکتر محمد جواد مشکور (در آوردن بعض شواهد دستوری) کتابهای دبیرستانی (در آوردن بعض شواهد دستوری)

جذبة جانانه

«من آن شمعم که خاکستر ندارم

شهید عشقم و پیکر ندارم»

گرفتمارم به دام زلفِ دلدار

هوای غیر او در سر ندارم

شرابی جز شرابِ کهنهٔ عشق

من اندر جام و در ساغر ندارم

دل آکنده از مهر و صفا هست

چه غم دارم که سیم و زر ندارم؟

اگر بردار بسیندم چو منصور

دل شیدا ز دلبر بر ندارم

منم آن عندلیب نغمه‌پرداز

که از این نغمه‌ای خوشتر ندارم:

بنازم جذبةٔ جانانه «فرزین»

کزو بر دل بجز آذر ندارم!

عبدالحسین فوزین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی